

در وصف ماهنامه‌ی حافظ

و گریز به مفاخر فرهنگی بیهق

به مناسبت دو سال نشر منظم ماهنامه‌ی حافظ و در دسرهای ناشی از آن، اسفند ۱۳۸۴

که این جریده از آن شما، نه زان من است
چو شعر حافظ شیراز، حافظ وطن است
چه ماهنامه که هر فصل، فصل نسترن است
نه نوگلی که همین چند روزه در چمن است
چه ماهنامه که با ابتکار، مقترن است
همیشه مرد سخن سنج، زنده از سخن است
به رزم خصم وطن، قهرمان صف شکن است
برای شاعر و نقاد، یاس و یاسمن است
ز التذاذ به کامم چو شهد در دهن است
کزین جریده بسی شاد قلب مرد و زن است
نصیب بنده از این کار غصه و محن است
ز سینه خون دلم صبح و شام در لگن است
به بس بهانه مرا رنجه سخت جان و تن است
که هر چه بر قلم آرم، شکایت از فتن است
به آبروی من ار لطمه‌یی خورد، حزن است
یقین که این همه محصول وهم و شک و ظن است
کتاب دوست که نام نکوی او، حسن است
میان خلق خدا، طرفه کار ذوالمنن است
چو باب خویش مروّج به عهد خویشتن است
مگوی تذکره، در یتیمی از عدن است
شفای چشم مرا، خطّ دوست، پیرهن است
اویس عهدهم و بیهق برای من، یمن است
به حال آن چه ز کیفیت می کهن است
که سرخوش از بت معبود خویش برهن است

ز ماهنامه‌ی حافظ مرا بسی سخن است
ز ماهنامه‌ی حافظ چه گویمت که کنون
چه ماهنامه که هر باب، بابی از جنت
چه ماهنامه که الحق یکی گلستان است
چه ماهنامه که با انتحال، بیگانه است
سخنوران وطن، زین جریده زنده شدند
برای عزت ایران، بهین کلید نجات
برای کاتب و منشی ست هم چو غنچه و گل
خوش آن سخنور شیرین سخن که شعر ترش
بر این جریده بسیار آفرین شاید
ولی چه سود که بعد از دو سال نشر مدام
به خون دل دهم این نامه نشر و از پی آن
که از شماتت دشمن، که از شکایت دوست
ز بیم شحنه قلم در کفم هیاری ماند
به جان و مالم اگر می‌رسد زیان، غم نیست
مرا مباد که حافظ رود چنین بر باد
در این خیال بسی اشک ریختم که رسید
رفیق من که به خُلق نکوی و خُلق حسن
مروّجی که کنون در فنون فضل و هنر
رسید تحفه از اویم کتاب تذکره‌یی
عزیز مصر، قمیصی به پیر کنعان داد
مرا شمیم محبت ز کوی یار رسید
رسید تذکره‌ی شاعران بیهق و کرد
شدم ز نشئه‌ی اشعار خوش چنان سرمست

گزیده تذکره از ملک «بیهق»ی که به حق همه مآثر و آثار نغز بیهقیان ز سبزووار، سخنور بسی به تیغ قلم ببین به شاعر استاد: خواجه اوحد راد بود به ملک غزل، گر امیرشاهی، شاه ز شعر هادی اسرار، سرّ حق پیداست ز افسر است و ضیایی بسی سروده‌ی نغز ز خاندان امین بین: امین و ابن امین ببین چو ابر بهاران، نظام دُرباران سپهر بین و سپس باقر عربشاهی امین! ترا به خدا باز هم قصیده بخوان

همیشه خادم حق است و خصم اهرمن است سخن، گهی ز ابوالفضل و گه ز ابوالحسن است چو «سربدار» به میدان رزم، صف شکن است که در نجوم و ریاضی، وحید در زمن است به قطعه، ابن یمین، پهلوان پیل تن است سخن ز سرّ خدا در خفا، نه در علن است که از روایح دل کش چو نافه‌ی ختن است «همه قبیله‌ی من» شمع جمع انجمن است ببین چو بحر، غنی پُرخروش و موج زن است که هر یکی به از آن یک به شیوه‌ی سخن است بلی، قصیده سزاوار چون تو اهل فن است

زنده باد ایران

زنده باد ایران و ایرانی به دنیا زنده باد آن همه علم و معارف آن همه شعر و هنر، از حکیمان کهن، فارابی و خواجه نصیر هم چنان کز میرداماد و امیر فندرسک از بزرگان ادب فردوسی، استاد سخن، سعدی و حافظ چنان خیام راد فیلسوف زنده بادا از نظامی خمسه، وان اشعار نغز چامه‌ی خاقانی و حبسیه‌ی مسعود سعد عاقبت قانسی و آن طبع چون ابر بهار نغمه‌ی موسیقی و آن لحن گرم پهلوی رازی و خوارزمی و بیرونی عالی مقام وز فقیهان، طوسی و حلی و ابن بابویه چون که شد اسلام با فرهنگ ایرانی عجین من نمی گویم سخن زین بیش تر، ور گفته اند پس کنم ختم سخن با بیتی از ابن امین زنده باد... دانا! مرده باد... خرا!

تا جهان باقی ست ایران میهن ما زنده باد آن مواریت گران، ز اجداد و آبا، زنده باد یاد غزالی چنان چون ابن سینا، زنده باد نام صدرالدین محمد، ملاصدرا، زنده باد چون جلال الدین بلخی، پیر دانا، زنده باد ناصر خسرو همی با آن سفرها زنده باد هم ز جامی، قصه‌ی یوسف زلیخا زنده باد صائب نازک خیال و شعر شیوا زنده باد پس بهار روزگاران، بعد، نیما زنده باد باربد با رامتین هم چون نکیسا زنده باد وان همه دانشور آگاه والا زنده باد جان پاک جملگی در عرش اعلا زنده باد علم و ایمان باد توأم، اسم و معنی زنده باد مزدک و مانی و زرتشت و مسیحا زنده باد تا نگویم مرده باد این را و آن را زنده باد مرده باد... خرا! ... دانا زنده باد